



دیالوگ روز

**سریال خانه سبز - بیژن بیرنگ، مسعود رسام -۱۳۷۵**

رضا صباحی (خسرو شکیبایی):.بین...

دلخوری، باش... عصبانی هستی، باش... قهقری، باش... هر چی می‌خوای باشی باش...

ولی حق نداری با من حرف بزنی...

فهمیدی؟

دهن و تلاش او بوسه تحسین زد. دکتر شیرین بیانی نمونه‌ای

از این زنان است که ۱۱ مرداد با سالروز تولد او هم‌زمان است. نخستین سالروز تولدی که بی‌همسر فرهنگ‌مدارش، زنده‌یاد دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، رخ می‌دهد و البته در تمامی این سال‌ها و جدا از مقام همسری آن زنده‌یاد، شخصیت فرهنگی ویژه و مستقل خود را دارا بوده است؛ مورخی که برخی از آثارش در زمینه تاریخ ایران میانه، به‌خصوص سه‌گانه‌اش درباره دین و دولت در عهده مغول، اکنون به‌عنوان یکی از معتبرترین آثار مرجع این دوران شناخته شده است و محققان داخلی و خارجی‌ای که بخواهند در این زمینه و آن دوران پژوهشی صورت دهند، بدون تردید بی‌نیاز از مراجعه به آثار این فرهنگی‌زن تلاشگر و صافی اعتقاد نیستند.
چگونگی شکل‌گیری این کتاب نیز

روایت یک گفت‌وگو با شیرین بیانی

# فرهنگی‌زن نامدار عرصه تاریخ‌پژوهی

نشان می‌دهد خانم بیانی از سال‌های دانشجویی و تحصیل

و حتی زمانی که استاد تاریخ دانشگاه تهران بود، جدا از تدریس، روی این بخش از تاریخ ایران تمرکز کرده بود. از سال‌های اولیه دهه ۴۰ که کتاب حدوداً ۵۰۰صفحه‌ای آل جلیلر را منتشر کرد، تا سال‌های پایانی دهه ۵۰ که سه کتاب دیگر هم در این زمینه نوشت و نیز کتابی را هم از زبان فرانسه برگردان فارسی کرد (تاریخ سری مغولان)، در واقع پیش‌زمینه و به قول اهالی فرهنگ دست‌گرمی کتاب اصلی او (سه‌گانه دین و دولت در عهد مغول) بود که سال ۱۳۷۰ منتشر شد و جایزه کتاب سال بخش تاریخ را نیز نصیب مؤلف آن کرد. اگر بپذیریم شخصیت افراد در همان دوران کودکی و نوجوانی شکل می‌گیرد و خانواده سهمی مهم و اثرگذار در شکل‌گیری شخصیت یک فرد



♦ **با شروع محرم، هیئت جنت‌الرضا شروع به آماده‌سازی و دوخت لباس‌های مراسم شیرخوارگان حسینی کرد. عکس: زینب حمزه‌لویی، فارس**



قالی و گلیم ماجرا را فیصله دهد اما خانم دکتر بیانی گفت دوست دارد از نزدیک شاهد قالی بافی در همان منزلی باشد که جای خواب و خوراک دختران و زنان قالی‌باف است و من شاهد بودم که چقدر مهربانانه با آنها صحبت می‌کند روی کتاب بیست‌وهفتمش تمرکز کرده است. حتی وقتی فهمیدم قصدشان این بود که به خانواده‌های آن بچه‌ها و کودکان کاری که روز و شب کار می‌کردند، کمکی هم بکنند. اکنون که این نوشته را می‌نویسم، در تماسی که با ایشان داشتم (شامگاه روز دوشنبه یکم آگوست به وقت کانادا) صحبتی بیش از یک‌ساعته که از هر دری و جایی سخن راندم، از عشق و علاقه‌اش به ایران برایم گفت و اینکه من دعوتشان کردم سری به فرانسه بزنند که میزبانشان باشم، گفتند تنها آرزویم این است که بار دیگر به ایران بروم. بی‌تردید نام این فرهنگی‌زن نامدار عرصه پژوهش تاریخی، در عرصه تاریخ‌پژوهی ایران ماندگار خواهد ماند. برایشان که نخستین سال بی‌همسر دانشورشان را می‌گذرانند، آرزوی طول عمر با عزت نفس دارم و به یاد این بیت مولانا می‌افتم که گرچه کل رفت و گلستان شد خراب/ بوی گل را از که جویم از کلاب.

در چنین فضایی که هم مادر سرر در تاریخ دارد و هم پدر، فرزند هم به چنین رشته‌ای گرایش پیدا کند. نگارنده به صفت آشنایی از نزدیک با دکتر محمدعلی اسلامی‌ندوشن و رفاقتی که بین ایشان و پدر مرحومم در سال‌های قبل از انقلاب وجود داشت، گاه و بی‌گاه حضور خانم دکتر بیانی را هم در ندوشن و در مزرعه صدر در منزل خواهر دکتر اسلامی‌ندوشن شاهد بودم؛ جدا از آنکه در سال‌های اخیر هم به تناسب ارتباط همان سال‌ها، در تماس‌هایی که با دکتر ندوشن داشتم نیز گاهی با خانم بیانی کب‌وگفتی صورت می‌گرفت و این ارتباط اگرچه از راه دور ادامه داشت، در صحبت با فرزندان و نوه‌های خواهرزاده دکتر اسلامی می‌شنیدیم که تا چه اندازه و به‌خصوص در سال‌های آخر حیات دکتر اسلامی، از نقش فرشته‌خصال خانم دکتر بیانی در مراقبت و پرستاری (جسمی و فرهنگی) از ایشان یاد می‌کردند. در آن سال‌ها به یاد دارم روزی خانم دکتر بیانی به ندوشن آمده بودند و می‌خواستند دختران قالی‌باف و نوجوانان زیلبواف و بچه‌های شش و هفت‌ساله‌ای را که برای تأمین معیشت خانواده‌شان مجبور به این فعالیت بودند، ببینند. یکی از فروشنده‌گان و واسطه‌گران قالی و گلیم سعی کرد با همان نشان‌دادن



دارند، خانم بیانی از خانواده‌ای فرهنگی برآمد. مادرش ملکه ملک‌زاده بیانی (فرزند مهدی ملک‌زاده، نویسنده کتاب چندجلدی تاریخ مشروطیت در ایران) از چهره‌های برجسته در زمینه سکه‌شناسی است که در سال‌های پایانی دهه ۲۰، وقتی در همین رشته از فرانسه فارغ‌التحصیل شد و به ایران آمد، عملاً ریاست این بخش در موزه ایران باستان را عهده‌دار شد و به نوعی پایه‌گذار پژوهش‌های علمی در سکه‌شناسی در رشته تاریخ دانشگاه تهران شد. پدرش، خانبایا بیانی نیز استاد تاریخ و پایه‌گذار دانشگاه تبریز است و آثارش به‌خصوص در زمینه تاریخ دوره ناصری ازجمله آثار در خور ارجاع به شمار می‌رود. طبیعی است

### شاهنامه‌خوانی

## پایان روزگار پیران ویسه



مهدی افشار

شاهنامه‌پژوه

پس از یکبار که تن از پهلوانان ایرانی با ده تن از جنگاوران تورانی که به پیروزی بی‌چون و چرای ایرانیان انجامید و نبرده مردان از دو سوی با تیغ و خنجر و گرز و کمند به میدان کارزار کام نهنداد و سرانجام ایران بر توران برتری جست، پیران دانست که در برابر خواست یزدان پاک، چاره‌ای ندارد و باید خشنود به خشنودی او باشد. اکنون پیران نگرست و دانست چه هنگامی فرا رسیده است. آن‌گاه بنا بر سرشت خویش، مردی به کار گرفت و در برابر گردش روزگار، بایستاد. پس تیر و کمان برگرفت و دو جنگاور پیر- گودرز و پیران- یکدیگر را زیر باران تیر گرفتند و گودرز دانست که خدنگ تیر توان از پای درآوردن پیران ویسه رزم‌یافته را ندارد، پس اسب او را هدف گرفت، اسب بر خود بلرزید و بر زمین فروغلتید و سوار دلیر آن در زیر اسب به جای ماند و پیران دانست که روزگار او به سر رسیده است و او را از این تیره‌روزی چاره و راهی نیست. با همه نیرو، اسب را به کناری زده، به پا خاست و از برابر گودرز بگریخت و به سوی کوه رفت تا شاید در آن بلندجای از گزند گودرز در امان باشد. از دودین خسته شده، به ستوه آمد. امید آن داشت گودرز، او را به خود وانهد. گودرز اندیشه ریختن خون پیران را نداشت، از گریختن پیران آب در دیده بگرداند و از گردش روزگار بی‌می در دلش افتاد و فریاد برآورد: «ای پهلوان نامدار، چه شد که این‌گونه دوان و هراسان شده‌ای و همانند نخجیر می‌گریزی؟ آن سپاه و آن فرماندهی چه شد؟ از میان لشکریان کسی به یاری تو

می‌گوید که زندگی زهرآب به آدمی می‌نوشاند، دل شیر را می‌درد و چرم پلنگ را می‌شکافد و این گونه است گردش روزگار که هرگز پند هیچ آموزگاری را نمی‌پذیرد. گودرز پس از فروغلتیدن پیران، آرام‌آرام به سوی پیکر بر زمین غلتیده‌اش رفت و چون او را آن گونه خوار و دریده‌دل و خاک‌آلوده و گسسته‌کمر دید، گفت: «ای نره‌شیر، ای سسرکرده پهلوانان و ای پهلوان دلیر، جهان چون ما بسیار دیده، شگفتا که سوادِی آن ندارد با کس به مهر رفتار کنده. دست در خون پیران کرد و چهره خویش با آن بیالود و برای خون سیاوش و هفتاد تن فرزند و فرزندزادگان خویش زار بگریست و در پیشگاه یزدان پاک بنالید. بر آن بود سر از تن پیران جدا کند، اما این بدکنشی را در خویشان چاره نیست. از بزرگان برپا داشت تا سر در سایه‌سار قرار گیرد. به سوی سپاه خویش بازگشت در حالی که خون از بازوانش می‌چکید. از دیگر‌سوی پهلوانانسی که حریف تورانی خود را از پای درآورده بودند، انتظار بازگشت گودرز را می‌کشیدند و چون زمانی بگذشت و گودرز به آنان نپیوست تا درفش پیروزی خود را در آن بلندجای بنشانند، همه پنداشتند که گودرز در نبرد کشته شده، پس زار بگریستند از نادیدن سردارشان. آنان زاری‌کنان به سوی سپاه ایران آمدند و ناکه درفش گودرز را دیدند که باد در آن پیچیده در جنبش است. از لشکرگاه آوای کوس برخاست. بزرگان و نبرده‌مردان شادمانه پیرامون گودرز را گرفتند و گفتند دیگر روان تیره از سپاه ایران بازگشت که پیران پهلوانی رزمنده و مردی شیردل بود. گودرز جای رهاسدن پیکر پیران را به انگشت به رهام نشان داد و از او خواست پیکرش را بر زین بگذارد و بی‌آنکه به زره و سلاحش دست ببرد، او را با حرمت بیاورد و رهام چنین کرد. پهلوانان ایران چون پیکر پیران دیدند، گودرز را بستودند و او را پشت و پناه سپاه ایران خواندند.

### معرفی پادکست



**اپیزود پیشنه‌ای: برگشتن!- قسمت ۱۸ فصل ۲**

در این اپیزود داستانی را با فضاسازی بسیار عالی دربارۀ داستانی خیالی می‌شنوید که روایت آن با لحنی متفاوت و حرفه‌ای ارائه شده است. نویسنده داستان این اپیزود امین متین است که هم روایت و هم متن جذابی را به گوش مخاطبان این پادکست می‌رساند.

این اپیزود ممکن است برای شنوندهگان زیر ۱۵ سال مناسب نباشد.

**ساعت صفر** در دسته‌بندی داستانی در پادکست فارسی نام ساعت صفر از قدیمی‌ترین پادکست‌های مؤلف در سبک داستانی به چشم می‌خورد. در این پادکست با صداگذاری‌های حرفه‌ای داستان‌هایی را می‌شنوید که با معمای زمان‌گره خورده‌اند. ساعت صفر را به روایت امین متین با تمرکز زیاد گوش دهید تا در فضای مه‌آلود این پادکست غرق شوید

شماره کارت: **۵۰۲۲-۲۹۷۰-۰۰۰۴-۴۶۷۲**  
شماره حساب: **۲۵۹-۸۱۰۰-۱۳۰۸۵۸۷۷-۲**  
شماره شبا: **۸۸۰۵۷۰۰۲۵۹۸۱۰۱۳۰۸۵۸۷۷۱۰۲**

به نام جمعیت طلوع بی نشان ها

**#۱۳۰\*۲۰۲۰\*۷۸۰\***

**#۷۸۰\* هف هشتاد**

**عصر جدید**

جمعیت طلوع بی نشان ها

بنیاد نیکو کاری دکتر نیمی

**پارچه‌های**

**مهر و موم**